

مسئله فلسطین و آرمان آزادی در اندیشه و اشعار علامه اقبال لاهوری

دکتر محمدتقی زندوکیلی^۱

محمدرفیع زارع سرجویی^۲

عبدالباسط جلبی مقدم^۳

چکیده

علامه اقبال لاهوری از حامیان سر سخت آرمان فلسطین بود، خداوندگار عشق و عرفان، شاعر سوز و گداز و فرهیخته دور نگر و تیزبینی بود که گردش ایام را به نیکی رصد می کرد و با تأمل در آن به درس های انسان ساز می رسید، گزافه نیست اگر بتوان سکه پیشتازی مبارزه با اسرائیل را به نام او ضرب کرد هرچند که اقبال لاهوری حدود ۱۰ سال پیش از تشکیل دولت جعلی اسرائیل از دنیا رفت ولی با دور اندیشی کم نظیر خود سعی در افشای نقشه شوم اسرائیل برای غصب سرزمین فلسطین را داشت، اهمیت قضیه فلسطین زمانی برای علامه اقبال واضح تر شد که خودش فلسطین را زیارت کرد و در کنفرانس جهانی سال ۱۹۳۱ م. شرکت کرد، احساسات و قریحه شعری شاعر و عواطف و عشق نهانی او را برانگیخت و اشعار و سخنرانی هایی در مورد مشکل فلسطین سرود. مقاله حاضر به بررسی اشعاری که محمد اقبال درباره فلسطین سروده و نگاه ایشان نسبت به قضیه فلسطین به روش توصیفی، تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه ای پرداخته است.

کلید واژگان: علامه اقبال لاهوری، قضیه فلسطین، اسرائیل، بیداری اسلامی.

^۱ . دانشیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، دانشکده ادبیات.

^۲ . دانشجوی کارشناسی ارشد، زبان و ادبیات عربی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، دانشکده ادبیات.

^۳ . دانشجوی کارشناسی ارشد، زبان و ادبیات عربی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، دانشکده ادبیات.

مقدمه

در زمان علامه اقبال تمام مناطق جهان اسلام بجز امپراطوری عثمانی مستعمره شده بود خود امپراطوری عثمانی در نقطه ضعف و تزلزل و فروپاشی داخلی گرفتار شده بود به همین دلیل دشمنان غربی اش او را مرد بیمار اروپا خطاب می کردند، یهودیان از حق خود در سرزمین مقدس دفاع می کردند که فلسطین برای مدت طولانی تحت حاکمیت آنها بود. آنها می خواستند سرزمین فلسطینی ها را اشغال کنند. بریتانیا و سایر کشورها نیز مکان های جایگزینی را برای اسکان به آنها پیشنهاد کردند، اما آنها پس از استقرار در فلسطین در مصر ماندند، بنابراین جنبشی به راه افتاد و سلسله آوردن یهودیان از سراسر جهان برای اسکان در فلسطین آغاز شد. انگلیس به یهودیان کمک کرد و تمام وعده هایی را که با اعراب داده بود زیر پا گذاشت و نقشه واگذاری زمین به یهودیان در فلسطین و اسکان آنها تحت نظارت انگلیس ادامه یافت. پس از جنگ جهانی دوم، در نتیجه شکست امپراتوری عثمانی، سرزمین فلسطین تحت سلطه بریتانیا درآمد. ساکنان اصلی فلسطین تحت کنترل بریتانیا به زور از سرزمین های خود بیرون رانده شدند. وقتی فلسطینی ها مقاومت کردند، این شهرک ها به عملیات های خونین تبدیل شد. با حمایت انگلیسی ها، یهودیان از سراسر جهان به بهانه زور به عنوان شهرک نشین به فلسطین مهاجرت می کردند و سرزمین های فلسطینی را اشغال می کردند که منجر به درگیری های متعددی بین یهودیان و مردم محلی در سال های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ شد واقعیت این بود که یهودیان «قرارداد بالفور» را با بریتانیا امضا کرده بودند که بر اساس آن بریتانیا موظف بود یهودیان را در فلسطین اسکان دهد. در همین دوره یهودیان سرزمین فلسطینیان را به زور اشغال کردند و به همین منظور روستاهای آنان را ویران کردند و اگر مقاومت می کردند بازار کشتار و غارت را گرم می کردند. (اقبال و میراث گمشده فلسطین، (۲۰۲۱): ۹)

مردم فلسطین از طریق اعلامیه بالفور به شدت با سلطه بریتانیا بر کشور و شهرک سازی یهودیان در فلسطین مخالفت کردند. جنبش ملی فلسطین نیز در همین راستا توسعه یافت. آغاز رسمی جنبش ملی فلسطین به مناسبت اولین کنفرانس اعراب و فلسطین بود که از ۲۷ ژانویه تا ۱۰ فوریه (۱۹۱۹م) در اورشلیم برگزار شد. از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۸ هفت کنفرانس از این قبیل برگزار شد که در نتیجه آن موسی کاظم الحسینی و الحاج سید امین الحسینی به عنوان رهبران نهضت آزادی فلسطین فعالیت کردند، این جنبش علیه شهرک سازی یهودی به شدت سرکوب شد و رهبران آن شهید شدند. در ژوئیه (۱۹۳۷) "کمیسسیون سلطنتی" تشکیل شد این کمیسسیون سلطنتی تقسیم فلسطین را پیشنهاد کرد. طبق نظر کمیسسیون، فلسطین باید به سه قسمت تقسیم می شد. کمیسسیون در پیشنهاد خود گفته بود که در کل این ماجرا سه طرف یعنی انگلیس، اعراب و یهودیان وجود دارد. هر قسمت از فلسطین باید بین آنها تقسیم شود. پیشنهاد تجزیه فلسطین نه تنها از سوی مردم فلسطین رد شد، بلکه در جهان اسلام نیز واکنش شدیدی به آن داشت. احساسات آگاهی ملی در میان مردم و خواص هند بزرگ در آن روزها در اوج بود. (اقبال و میراث گمشده فلسطین، (۲۰۲۱): ۹)

در چنین فضای بسته و اوضاع آشفته محمد اقبال قیام نمود و ندای شخصیت انسان مسلمان را سر داد و روح عزت نفس و خودشناسی و اعتماد به نفس را در کالبد او دمید و جایگاه او را در جهان هستی به او نشان داد با وجود اینکه سلامتی علامه اقبال در روزهای پیشنهاد تجزیه فلسطین به

شدت رو به وخامت گذاشته بود و آخرین روزهای زندگی او بود، اما همچنان از تصور آن دائماً مضطرب بود و مسلمانان را از جهان یأس و ناامیدی و خودفروشی و حقارت به سوی جهانی رهنمون شد که سراسر امید و عمل قهرمانی و از خودگذشتگی سیادت و شرافت، شکوفایی و افتخار، خودشناسی و ابتکار است. اقبال اولین شاعری بود که به علوم نوین شرقی و غربی دسترسی یکسان داشت. او به خوبی از روانشناسی استعمار نو و تاکتیک های امپریالیستی آگاه بود، از این رو شعر و نثر او بیانی منطقی و علمی به اندیشه استعماری می بخشید. او دائماً اوضاع فلسطین را زیر نظر داشت. در آگاهی ملی گسترده تر اقبال، جنگ بالکان، تهاجم ایتالیا به طرابلس غرب و مشکل فلسطین طوفانی ایجاد کرد. او در هر مجمعی نظر خود را در مورد فلسطین و مسائل دیگر بیان می کرد. علامه اقبال در سال ۱۹۳۱ به انگلستان سفر کرد و در آنجا هر جا که فرصتی به دست آورد با سروده ها و سخنرانی ها و نامه هایش از فلسطین حمایت کرد و از انگلیسی ها می خواست «قرارداد بالفور» را لغو کنند. (اقبال و میراث گمشده فلسطین، (۲۰۲۱): ۹)

پس از تشکیل جامعه ملل متحد طرح اولیه و زمینه ساز تشکیل سازمان ملل متحد در سال ۱۹۲۰ و اثبات ناتوانی آن در رعایت بی طرفی در مسئله یهود و سستی در احیای حقوق مسلمانان اقبال در شعری وصف حال جامعه ملل را دزدان قبرها خواند، وی چنین سرود

بر فقد تا روش رزم درین بزم کهن
درمندان جهان طرح نو انداخته اند
من ازین بیش ندانم که کفن دزدی چند
با این حال، گورها ساختار مشترک دارند

اقبال در این شعر یأس عمیق خود را از تشکیل سازمان ملل اظهار و در تشخیص کم نظیر در بدو تشکیل جامعه ملل آن را متشکل از افرادی می خواند که کارشان کفن دزدی از قبرهاست.

سروده های اقبال و بیدارسازی وجدان های خفته

اقبال باشعر نیرومند و هیجان آفرین خود در وجود ملت مسلمان به ویژه نسل جوان انقلاب فکری و اضطراب درونی و روحیه استقلال طلبی به وجود آورد، اقبال لاهوری بر این باور بود که شعر باید منادی تلاش و کوشش انسان برای زندگی و آزادی باشد از این رو شعر را به تنهایی برای هنر و زیبایی مطمع نظر قرار نداد بلکه در آن به طور واقع گرایانه حقیقت و زیبایی را به هم آمیخت و در خلال نغمه های موزون و شورانگیز آهنگ های تازه ای از آزادی سرود تا مسلمانان را از خواب غفلت بیدار سازد. در قصیده ای خطاب به مسلمانانی که از عقده ی حقارت رنج می برند می گوید:

بینی جهان راه خود را نبینی
تا چند نادان غافل نشینی
نور قدیمی شب را برافروز
دست کلیم در آستینی
بیرون قدم نه از دور آفاق
تو بیش از اینی تو بیش از اینی

مرگ است صیدی تو در کمینی

از مرگ ترسی ای زنده جاوید

آدم بمیرد از بی یقینی

جانی که بخشند دیگر نگیرند

شاید که خود را زیور عجم باز آفرینی

صورتگری را از من بیاموز

(شگفتی های اندیشه اقبال، (۱۳۹۰): ۶۱)

در قصیده‌ای دیگر به زبان فارسی که بسیار شیوا و دارای آهنگی ممتاز و دل‌نواز است و جا دارد که بانگ بیداری جوان مسلمان و بلندپرواز نامیده شود مسلمان ناامید و خودباخته و عقب‌مانده از کاروان زندگی و میدان قیادت و رهبری را نهیب می‌زند و می‌گوید ای غنچه خوابیده چو نرگس همیشه بیدار چشم‌هایت را بگشا و ببین که دشمن چگونه به کاشانه‌ی ما یورش برده و همه دارایی و میراث ما را به تاراج برده است آیا صدای بلبل و کبوتر، ندای اذان، فغان و ناله‌ی ارواح و قلب‌های تپنده، برای بیدار ساختن تو کافی نیست پس چرا از خواب عمیق و طولانی به پا نمی‌خیزی ای مسلمان.

کاشانه‌ی ما رفت به تاراج غمان خیز

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز

از گرمی هنگامه آتش نفسان خیز

از ناله‌ی مرغ چمن از بانگ اذان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز از خواب گران خیز

(شگفتی های اندیشه اقبال، (۱۳۹۰): ۱۰۷)

خورشید سفر تکراری خود را آغاز کرده‌است کاروان ها در دشت و صحرا رخت سفر بسته‌اند و زنگ رحیل نواخته شده‌است پس چرا ای چشم بیدار که برای مراقبت از ناموس انسانیت و حمایت از مظلومان آفریده شده‌ای هنوز به خواب فرو رفته و از حوادث و دگرگونی‌های اطراف خود بی‌تفاوت هستی برخیز و از خواب گران بیدار شو:

آویزه به گوش سحر از خون جگر

خورشید که پیرایه به سیمای سحر بست

بست

ای چشم جهان بین، به تماشای جهان خیز

از دشت و جبل قافله ها رخت سفر بست

از خواب گران خیز خواب گران خواب گران خیز از خواب گران خیز (همان: ۱۰۸)

دریای وجود تو همانند صحرا آرام و بی‌حرکت است مد و جزر و طبیعت دریایی را از دست داده است این چه دریایی است که نه موجی در آن وجود دارد و نه نهنک بی‌باک و ماجراجویی؟ سزاوار بود که دریای تو از محدوده تنگ ساحل پا را فراتر نهاده بیابان های سوزان را فرا گیرد بدان که وطن پیکر خاکی است و دین، روح روان است و زندگی تن، وابسته به روح است از خواب عمیق برخیز و در یک دست قرآن و در دست دیگر شمشیر به کف گیر زیرا از وجود این دو انسان خوشبخت می‌شود.

دریای تو دریاست که افزون نشد و

دریای تو دریاست که آسوده چو صحراست

کاست

بیگانه‌ی آشوب و نهنگ است، چه دریاست از سینه چاک صفت موج روان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز از خواب گران خیز

این نکته گشاینده‌ی اسرار نهان است ملک است تن خاکی و دین، روح روان است

تن زنده و جان زنده ز ربط تن و جان است با خرقة و سجاده و شمشیر و سنان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز از خواب گران خیز

تو امین و پاسبان ناموس ازل و جناح راست و چپ پادشاه جهان هستی ای بنده‌ی خاکی وجود
زمینه و زمان به‌خاطر تو است پس پیمانهای از یقین بنوش و اوهام و خرافات را پشت پا زن

ناموس ازل را تو امینی تو امینی دارای جهان را تو یساری تو یمینی

ای بنده خاکی تو زمانی تو زمینی صهبای یقین درکش و از دیر گمان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز از خواب گران خیز

سپس می‌گوید: جهان دست‌خوش غارت فرنگی هاست فریاد از حیل‌گری و مکاری فرنگ، ای
معمار حرم و جانشین ابراهیم بت شکن بار دیگر برای آبادانی جهان به پا خیز و از خواب عمیق
بیدار شو

فریاد ز افرنگ و دلاویز افرنگ فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ

عالم همه ویرانه ز چنگیزی افرنگ معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز از خواب گران خیز (همان: ۱۰۹)

در جای دیگر می‌گوید: ای جوان مسلمان آیین فرنگ دیگر کهنه شده است به جلوه های گوناگون
این روباه مکار خیره مشو، خود را دریاب و از چنگ اسارت او آزاد شو

کهنه شد افرنگ را آیین و دین سوی آن دیر کهن دیگر مبین

در گذر از جلوه های رنگ رنگ خویش را دریاب از ترک فرنگ

گر ز مکر غریبان باشی خبیر روبهی بگذار و شیری پیشه گیر

ای به تقلیدش اسیر آزاد شو دامن قرآن بگیر آزاد شو (همان: ۷۱)

در جایی دیگر می‌گوید: ای مسلمان که جهان زیر سیطره تو بود اکنون چرا دریوز مگر شده و
منت کش احسان بیگانگان هستی بی نوایی خود را با سخت کوشی جبران کن مانند حضرت عمر
ابن خطاب رض باش که وقتی تازیانه اش بر زمین افتاد و دیگران خواستند تازیانه اش را به
دستش بدهند قبول نکرد و خود از شتر پیاده شد و تازیانه اش را برداشت و زیر بار منت دیگران
نرفت

ای فراهم کرده از شیران خراج گشته ای روبه مزاج از احتیاج

نقد خود را از کیسه ایام گیر

ار حم هستی می گلفام گیر

الحذر از منت غیر الحذر

خود فرود آ از شتر چون عمر

پست می گردد ز احسان دگر

فطرتی کو بر فلک نبرد نظر

می گوید گرچه محتاج و نیازمند باشی زیر بار منت دیگران مرو و با این منت کشی آبروی ملت
اسلام را پیش جهانیان نریز تا فردای قیامت در پیشگاه پیامبر شرمنده نباشی

در ره سیل بل افکنده رخت

گر چه باشی تنگ روز و تنگ بخت

موج آب از چشمه خاور مجو

رزق خویش از نعمت دیگر مجو

روز فردایی که باشد چان گسل

تا نباشی پیش پیغمبر خجل

آبروی ملت بیضا مریز

همت از حق خواه و باگردون ستیز

گردونش خم گشته احسان غیر

وای بر منت پذیر خوان غیر

با پیشیزی مایه غیرت فروخت

خویش را از برق لطف غیر سوخت

(شگفتی های اندیشه اقبال، (۱۳۹۰: ۸۲)

مسأله‌ی فلسطین و علامه اقبال

سخنرانی‌های علامه اقبال حول محور فلسطین

مردم اقبال را به عنوان شاعری خلاق می‌شناسند، بسیاری از آن‌ها سخنرانی‌ها و نامه‌های علامه اقبال را که درباره فلسطین نوشته و گفته است اطلاع‌چندانی ندارند علامه اقبال دو سال قبل از اینکه برای شرکت در کنفرانس اسلامی به فلسطین سفر کند در ربیع الآخر ۱۳۴۸ هـ. ۷ دسامبر ۱۹۲۹ م. در بیرون دروازه معروف «موچی لاهور» ریاست جلسه‌ای بزرگ را در اعتراض به مراقبت دولت انگلیس از یهودیان در فلسطین بر عهده داشت، وی قطعنامه‌ای ارائه کرد و در مجلس آن را قرائت نمود، احساسات خود را نسبت به فلسطین ابراز نمود و خواستار آن شد که وعده‌هایی را که دولت بریتانیا ارائه داده بود مبنی بر اینکه مسلمانان نسبت به سرزمین‌های خود در خاورمیانه حق داشته باشند، برآورده شود، وی تاکید کرد که هیچ بخشی از هیچ سرزمین متعلق به مسلمانان نباید به هیچ طرف دیگری واگذار شود. در خطبه خود به جهان اسلام هشدار داد و گفت اسلام در معرض خطر الحاد، مادی گرایی و ملی گرایی است، او در رساله خود خطاب به مسلمانان چنین گفت:

«ای مسلمانان امیدوارم به یقین بدانید که من از این بی‌عدالتی‌ها و ظلم آشکار بسیار ناراحت هستم، ظلم و بی‌عدالتی که عرب را در امر فلسطین هدف قرار داده و مسلمانان در فلسطین به شهادت می‌رسند، زنان و کودکان‌شان کشته می‌شوند و خونشان در بیت المقدس جایی که رسول خدا در آنجا به اسری رفته است مورد ظلم واقع می‌شود، همه ما باید راهی را در پیش بگیریم تا انگلیس را مجبور کنیم به تعهداتش در قبال اعراب پایبند باشد این موضوع ذهن‌ها را به خود

مشغول کرده اما پارلمان انگلیس از بررسی آن غافل شده و تصمیمی در این باره نگرفته است، من معتقدم باید به دولت‌ها به‌طور عام و انگلیس را به‌طور خاص بفهمانیم و متقاعد کنیم که این را بدانند مسئله‌ی فلسطین مسئله قوم یا یک منطقه نیست بلکه مسئله کل جهان اسلام است، ما اگر به تاریخ قوم بنی‌اسرائیل نگاهی بیندازیم برای ما روشن می‌شود که مسئله یهود در فلسطین پایان یافته است و صفحه روزگارش از لحظه ورود خلیفه عمر بن خطاب به سرزمین فلسطین برای همیشه بسته شده است، به قول پروفیسور هو کن یهودیان خودشان با میل و رغبت خود این سرزمین را ترک کرده اند و در بین کشورهای همجوار پراکنده شده اند، بیشتر روزنامه های مذهبی آن‌ها در خارج از فلسطین نوشته می‌شد، پس از آن گزارش نگون بخت کمیته تقسیم جاه طلبی‌های استعمار و سرمایه‌داری انگلیس واضح و آشکار گشت، اعلام وطن ملی یهودیان در فلسطین توسط انگلیس چیزی جز نوعی حیل و فریب نیست در پشت این لفاظی‌های انگلیس که پشت پرده پنهان نهفته است این است که آن‌ها در حقیقت به دنبال مکانی هستند که بتوانند از آنجا بر همه اماکن مقدس کنترل و نظارت داشته باشند خصوصاً فلسطین که قلب عرب‌ها است و نزدیک‌ترین جایی است که از آنجا می‌توان بر هر کشوری که در آن مقدسات یا بقایای اسلام وجود دارد نظارت کنند به همین دلیل یکی از اعضای مجلس عوام انگلیسی می‌گوید این اقدام تجربه خطرناکی در سواحل دریای روم محسوب می‌شود.» (وثیقه اقبال حول عروبة فلسطین، (۱۳۸۷): ۲۵، ج ۳)

«به‌ظاهر که با اعراب همدردی می‌کنند اما این جزو افتخارات بریتانیا و سیاست آن به حساب نمی‌آید بلکه این پایان استعمار خواهد بود، آن‌ها همه مکان‌های حاصلخیز روی زمین را برای یهودیان فراهم کردند که خاکش خاک مرغوب و با طراوتی است و در مقابل برای اعراب زمینی خشک و بایر بر جای گذاشتند که در آن بجای درختان، سنگ است این اقدامات نشانه یک سیاست عاقلانه نیست بلکه یک تجارت بازنده در تفکر بریتانیاست همانقدر که برای مردم باهوش و شجاع عرب فاجعه است. این یکی از سخت‌ترین چیزهایی است که بخواهم همه چیزهایی را که فلسطین رنج می‌برد در معرض آن قرار می‌گیرد. تصمیم اتخاذ شده مبنی بر تقسیم، در واقع عبرتی برای همه اقوام اسلامی در دو قاره است. تجربه ثابت کرده به ویژه در خاور نزدیک که وحدت میان ملت عرب و همکاری بین آن‌ها و ملت‌های اسلام تنها راهی است که سربلندی و پیروزی اسلام را تضمین می‌کند. شاید معضل فلسطین اذهان مردم را بیدار کند و آن‌ها را به هوشیاری و تفکر وا دارد (تا کی و تا چه حد؟! آیا مردم به همکاری با دو قطب قدرت‌های استعماری انگلیس و فرانسه ادامه می‌دهند؟! ملت‌های عرب نباید به دنبال پیروزی خود در فلسطین به دست مردم ستمدیده باشند که خود به کمک و تعاون نیاز دارند. این نکته را هم به شما بگویم اکنون که خرقة خلافت پاره شده و مرد بیمار آن را رها کرده و دستانش را از آن شسته است موقعیت خود را خوب در نظر بگیرید و خوب بدانید که وضعیت اسفبار فلسطین امتحانی است که به تنهایی محدود به ملت عرب نیست بلکه همه ملل اسلامی در هر دو قاره را در بر می‌گیرد این آزمون بزرگی است که در آن اعتماد به نفس شما نشان داده می‌شود حال که خلیفه درگذشته است شما خلیفه باشید.» (وثیقه اقبال حول عروبة فلسطین، (۱۳۸۷): ۲۵، ج ۳)

«محمد رفیق افضل» در کتاب «گفتار اقبال» می‌نویسد: در سپتامبر ۱۹۲۹، اقبال در سخنرانی خود به انتقاد از سیاست‌های طرفدار یهودیان توسط انگلیسی‌ها پرداخت و گفت که ترکان عثمانی در دوران حکومت خود رفتار سهل‌آمیز و بردبارانه‌ای نسبت به یهودیان از خود نشان داده بودند.

آنها به یهودیان اجازه دادند در مقابل دیوار غربی، دیواری باستانی که در مجاورت «قبه الصخره» در بیت المقدس قرار داشت و در میان مسلمانان به دیوار براق معروف است نیایش کنند، این در حالی است که بر اساس اسناد تاریخی و اسلامی کل محوطه صحن مسجد الاقصی متعلق به مسلمانان است. یهودیان مدعی استفاده از آن هستند، اما از نظر قانونی و تاریخی هیچ حقی بر آن ندارند» (گفتار اقبال، بنقل از اقبال والحضارة العربية (۱۴۰۵ هـ): ۹۳)

«محمد حمزه فاروقی» در یکی از مقالات خود آورده است که علامه اقبال در دومین کنفرانس میزگردی که در چند ماه آخر سال ۱۹۳۱ در لندن برگزار شد، برای بحث در مورد اصلاحات به درخواست سیاستمداران هندی شرکت کرد. در آن روزها «مؤتمر العالم الاسلامی» یا «کنگره جهانی مسلمانان»، کنفرانسی را برای بحث درباره تهدید صهیونیست ها ترتیب می داد. اقبال پس از خروج از کنفرانس لندن، برای شرکت در کنفرانس به بیت المقدس رفت. اقبال در مدت اقامت خود در فلسطین سخنرانی مؤثری داشت و در آن جهان اسلام را خطاب قرار داد و گفت: «اسلام در معرض خطر الحاد، مادی گرایی و ملی گرایی است. من به شما توصیه می کنم از ته دل مسلمان شوید. من از دشمنان اسلام نمی ترسم، از خود مسلمانان می ترسم.» اقبال به طور ویژه از جوانان یاد کرد و خطاب به نمایندگان گفت: به وطن خود بروید، روحیه برادری را در همه جا گسترش دهید و به جوانان خود توجه ویژه داشته باشید.» در ادامه خواستار توقف ورود یهودیان به فلسطین و پس گرفتن «اعلامیه بالفور» شد. وی همچنین گفت: به دلیل سیاست انگلیس، اضطراب زیادی در بین مسلمانان وجود دارد. (سفرنامه اقبال، (۱۳۸۲): ۱۵۶)

به گفته علامه اقبال، انگلیس می خواست برای ادامه جاه طلبی های استعماری خود پایگاهی در خاورمیانه ایجاد کند. اقبال آن را خطری بزرگ برای جهان اسلام می دانست و حاضر بود بزرگترین گام را برای حل آن بردارد، اقبال در بازگشت از سفر خود به فلسطین، نایب السلطنه هند و مقامات انگلیسی را به یک اندازه آگاه ساخت که سیاست بریتانیا در مورد فلسطین آشکارا ضد مسلمانان است. (سفرنامه اقبال، (۱۳۸۲): ۱۵۶)

نامه های علامه اقبال در مورد فلسطین

علامه اقبال در سال ۱۹۳۷ به شدت بیمار بود، اما با وجود بیماری، اشتیاق او به فلسطین و ملت مسلمان ادامه داشت. او در ۷ اکتبر ۱۹۳۷ نامه ای به قائد اعظم محمد علی جناح، کاملاً واضح به مسئله فلسطین اشاره می کند، در آن نامه نوشته است که مشکل فلسطین باعث ایجاد تشویش در اذهان مسلمانان شده و ذهن مسلمانان را به شدت به خود مشغول کرده است. من مطمئن هستم که اتحادیه مسلمانان سراسر هند قطعنامه ای قوی و با قطعیت در مورد مسئله فلسطین تصویب خواهد کرد و کنفرانسی را برگزار خواهد کرد که در آن مردم و همچنین رهبران شرکت خواهند کرد. برگزاری این کنفرانس باعث دلگرمی برادران فلسطینی و افزایش محبوبیت مسلمانان لیگ خواهد شد.»

وی در این نامه نوشت: می توان به برگزاری یک کنفرانس کاری کرد که رهبران مسلمان در مورد نوعی اقدام مثبت برای فلسطین، تصمیم گیری کنند و تعداد زیادی از مردم قطعاً برای تحقق آرمان فلسطین کمک خواهند کرد.

علامه اقبال با وجود بیماری، در ماه‌های عمر خود در نامه‌ای به محمد علی جناح نوشت که حتی حاضر است به خاطر تحقق این آرمان به زندان برود. در پایان نامه خود نوشت: «من شخصاً مشتاق هستم که برای موضوع فلسطین که هم اسلام و هم هند را تحت تأثیر قرار می‌دهد به زندان بروم.»

علامه اقبال در یکی دیگر از نامه هایش که به «فرکو هرسون» در ۳۰ ژوئیه ۱۹۳۷ ضمن دفاع از مردم فلسطین نوشت می‌گوید: «من بی عدالتی در حق اعراب را به شدت احساس می‌کنم و آنهایی که اندکی از شرایط خاورمیانه را می‌دانند متوجه این موضوع خواهند شد، هنوز آب از سر رد نشده است ملت انگلیس را می‌توان بیدار کرد و متقاعد کرد که به وعده‌هایی که به اعراب داده عمل کند.» (وثیقه اقبال حول عروبة فلسطین، (۱۳۸۷): ۲۵، ج ۳)

اقبال هم چنین نامه‌ای به ادیب و نویسنده انگلیسی خانم هاریسون نوشت که مضمون آن به شرح ذیل است: «در مورد قضیه فلسطین وقتی فهمیدم لیگ ملی به مسئله فلسطین توجه دارد بسیار خوشحال شدم و مطمئن هستم که لیگ باید این موضوع را بررسی کند و بریتانیا را متقاعد کند که اگر همدلی اعراب از بین برود درواقع دارد به سیاستش آسیب می‌زند و نفوذش را تخریب می‌کند من همه این‌ها را خوب می‌دانم زیرا با بسیاری از مردم مصر و سوریه و عراق پیوندهای دوستی و صداقت دارم، عواطف میلیون‌ها هندی با خشم و عصبانیت در برابر تقسیم یک ملت به وطن شوریده است بسیاری از آن‌ها بزرگترین فداکاری‌ها و مشقت‌ها را متحمل شده‌اند، دوست داشتم در این‌باره توضیح مفصلی بدهم اما بیماری و کسالت اجازه طولانی شدن آن نامه را نمی‌دهد به طور خلاصه می‌گویم: «سیاست‌مداران انگلیسی باید نسبت به تعهد خویش نسبت به اعراب پایبند باشند عهد و ایمان سرچشمه قوت عقل است اگر قدرت در پس خرد ذهن انداخته شود آنگاه باعث زوال و محو وجودش می‌شود» (وثیقه اقبال حول عروبة فلسطین، (۱۳۸۷): ۲۵، ج ۳).

فلسطین هیچ گاه میراثی برای انگلستان نبوده تا بتواند آن‌طور که می‌خواهد آن را تصاحب کند تمام مسلمانان در هر گوشه و کنار دنیا معتقدند که این اتحادیه چیزی جز یک اتحادیه انگلیسی و تشکیلات فرانسوی نیست و درواقع این اتحادیه برای تقسیم ممالک اسلامی و برای غارت ثروت‌ها بین دو قدرت وحشی ایجاد شده است، یهودیان در فلسطین هیچ‌گونه زمینی ندارند که مالک آن باشند آنها قبل از این‌که اعراب مالک آن شوند آن را ترک کردند خود صهیونیسم هم یک جنبش مذهبی نیست و کسانی که به دین موسوی توجه دارند صهیونیسم را به عنوان یک مذهب و دین شایسته احترام نمی‌دانند، گزارش تقسیم به روشنی و صریح نشان می‌دهد که صهیونیسم بین‌المللی هرگز در صدد یافتن وطن ملی برای یهودیان نبوده و نیست بلکه به دنبال ایجاد شهرک‌های ساحلی بنفع سرمایه‌داری و استعماری انگلیس است پس انگلیس نباید با اعراب دشمنی کند باید اموالشان را به آن‌ها برگرداند و این را بدانید که اگر فریب تبلیغات پشت پرده صهیونیسم را بخورد که می‌خواهد حقایق را تحریف کند بزودی عواقب خطرناکی برای امپراطوری خواهد داشت» (وثیقه اقبال حول عروبة فلسطین، (۱۳۸۷): ۵۴)

ورود به سرزمین فلسطین

در سال ۱۹۳۱ م. ۱۳۵۰ هـ. کنفراسی اسلامی در قدس برگزار می‌گردد، فیلسوف بزرگ دکتر محمد اقبال به عنوان نماینده هند اسلامی در این کنفرانس شرکت می‌کند و از سوی نمایندگان این

کنفرانس، مورد استقبال قرار می‌گیرد. این کنفرانس اسلامی شامل جمعی از علما و اندیشمندان اسلامی از چندین کشور اسلامی مانند عراق مصر لبنان حجاز یمن سوریه ایران و هندوستان و مجموع شخصیت‌های حاضر در جلسه کسانی همچون شیخ محمد الحسنی الکاظمی الغطاء، محمد رشید رضا، محمد زیاده، شیخ نعمان الاعظمی، واعظ حسن رضا بهجت الاظهري، شوکت علی الهندی، سید ضیاء الدین طباطبایی و ریاض الصلح، شریف عبدالله اردنی، شیخ محمد تقاحه، سید امین حسینی. برخی از رهبران سیاسی نیز وجود داشتند. این کنفرانس از اهمیت زیادی برخوردار بود مهمترین هدف این بود که مسلمانان از مشکل جدی اشغال غیر قانونی یهودیان آگاه شوند و اقداماتی در جهان اسلام علیه تهدید صهیونیست‌ها صورت گیرد علامه اقبال به دعوت مفتی اعظم فلسطین سید امین الحسنی در این کنفرانس شرکت کرد، او در بسیاری از مکانهای عمومی و خصوصی به عنوان مهمان افتخاری دعوت می‌شود، وی در مدت اقامت خود در فلسطین از اماکن مقدس و باستانی مانند شهر اورشلیم، کلیسای مسیح زاده، قبر حضرت داوود در بیت لحم و مقبره دیگر پیامبران در الخلیل بازدید می‌کند. (فلسطین فی وجدان علماء الاسلام، (۱۴۰۱): ۲۴)

علامه ماجرای این سفر را در نامه خود یادداشت کرده است، وی نوشته است: «وقتی کشتی ما از نزدیک مدینه می‌گذشت، سید علی امام که جزء هیئت بود، بسیار گریه می‌کرد و می‌فرمود: السلام علیک یا رب الکریم. علامه اقبال می‌گوید حال ایشان خیلی روی من تأثیر گذاشت. وی پس از شرکت در کنفرانس میزگرد لندن عازم فلسطین شد». سید امین الحسنی مفتی اعظم فلسطین از علامه اقبال برای شرکت در این کنفرانس دعوت کرد. اقبال برای شرکت در این کنفرانس لندن را ترک کرد و در ۶ دسامبر ۱۹۳۱ از طریق مصر به اورشلیم فلسطین رسید. علامه اقبال را مولانا غلام رسول مهر، حافظ عبدالرحمن و محمد شفیع داوودی همراهی می‌کردند. در بدو ورود به ایستگاه راه آهن بیت المقدس، مفتی اعظم فلسطین سید امین الحسنی و مولانا شوکت علی از وی استقبال کردند. جلسه در ۷ آذرماه آغاز شد و علامه اقبال به عنوان نایب رئیس آن انتخاب شد. در این نشست اسلامی هیئت‌هایی از مصر، فلسطین، سوریه، عراق، مراکش، یمن، اندونزی و هند حضور داشتند. (سفرنامه اقبال، (۱۳۸۲): ۱۵۶)

چشم انداز منحصر به فرد، شور انگیز و نشاط آفرین این سرزمین، احساسات و قریحه شعری شاعر و عواطف و عشق نهانی او را برمی‌انگیزد. او را به یاد محبوب ترین چیز می‌اندازد اسلام و امت اسلامی محبوب ترین چیز در نگاه اقبال بودند لذا آرزو و توجه خود را به بیان محاسن آنها متمرکز می‌کند و به زبان شاعر عرب چنین می‌سراید:

و لما نزلنا منزلاً طَلَّه الندى

انيقا و بستانا من النور حالیا

اجد لنا طيب المكان و حسنه

منی، فتمنينا فكننت الامانيا

(شگفتی‌های اندیشه اقبال، (۱۳۹۰): ۱۳۶)

معنی: هرگاه در سرزمین شاداب و خوشایند و در بوستان سرسبز و منور فرود می‌آیم و حسن و زیبایی مکان، آرزوهای قلبی را تجدید می‌کرد آن گاه آرزوهایم تو بودی

شعر معروف «ذوق و شوق» علامه اقبال حاصل فکری و شعری سفر او به فلسطین است. علامه با این قصیده ای که در بال جبرئیل گنجانده است بیشتر اشعار این شعر را در فلسطین سروده

است، در سرزمین فلسطین احساسات شاعر فوران کرد ابیاتی سرشار از سوز و حرارت سرود.
وی می نویسد:

دریغ آمدم ز ان همه بوستان
تہی دست رفتن سوئے دوستان
قلب و نظر کی زندگی دشت میں صبح کا سماں
چشمہ آفتاب سے نور کی ندیاں
رواں
حُسنِ ازل کی بے نمود، چاک بے پردہ وجود
دل کے لیے ہزار
سُود، ایک نگاہ کا زیاں

(کلیات اشعار، (۱۳۷۰): قصیدہ ذوق و شوق)

اقبال ہمدردی عمیقی با مسلمانان فلسطین داشت، زیرا معتقد بود اسلام فراتر از ہر نژاد، رنگ،
منطقہ و مرز است۔ اقبال در این شعر می گوید:

رندانِ فرانسیس کا میخانہ سلامت
پُر بے مئے گل رنگ سے ہر شیشہ حلب
کا

معنی: کشور سوریه و کشور فلسطین قبلاً بخشی از امپراتوری عثمانی بود، اما پس از شکست
ترک ها و آلمان ها در جنگ جهانی اول، سوریه به اشغال فرانسوی ها و فلسطین توسط انگلیسی
ها درآمد و شرابخواری از اروپا به اینجا آمدند۔ و شهرهای این کشورها را با بارهای شراب آشنا
کردند و مردم را معتاد به مشروبات الکلی و بداخلاقی کردند۔ علامہ با دیدن این شرایط بہ کنایہ
می گوید سرداب های شراب خواران فرانسوی کہ بہ سوریه آمدند شهرهای سوریه را تبدیل بہ
سرداب کرده است، شهر حلب کہ قبلاً بہ شیشہ سازی معروف بود، و در امان بود۔ شروع بہ
ساختن لیوان های شراب، یعنی کاسہ و لیوان کرد و این مستہا شراب را در سراسر سوریه رایج
کردند۔

اقبال در این شعر می گوید:

بے خاکِ فلسطین پر یہودی کا اگر حق
ہسپانیہ پر حق نہیں کیوں اہلِ عرب کا

معنی: مردم غرب فلسطین را بہ نام اسرائیل در اختیار یہودیان قرار دادہ اند، بہ این بہانہ کہ
زمانی یہودیان در فلسطین بودہ اند و آنجا خانہ اولیہ یہودیان بودہ است کہ از آنجا راندہ شدہ اند۔
در زمان اقبال ہنوز مطرح می شد، اقبال می گوید طبق این فرمول، اعراب باید حق اسپانیا را
داشته باشند، زیرا اعراب نیز ہفتصد یا ہشتصد سال در آنجا حاکم بودند و قرن ها در آنجا ساکن
بودند۔ و از آنجا اخراج شدند و یا بہ مسیحیت گرویدند۔ بنابراین کشور اسپانیا را باید در اختیار
اعراب قرار داد۔ در اسپانیا کہ نمونہ ای عالی از حکمرانی در آنجا بہ مدت ہفتصد سال بود۔ در
این اشعار منطقاً ادعای یہودیان رد می شود۔

مقصد ہے ملوکیتِ انگلیس کا کچھ اور

قصہ نہیں نارنج کا یا شہد و رطب کا

منظور: اسکان یهودیان توسط دولت انگلیس در فلسطین برای این نیست که آنها از محصولات پرتقال و عسل و خرما در اینجا بهره مند شوند، بلکه قصد این است که یهودیان را در اینجا اسکان داده و در بین اعراب پخش کنند و همه کشورهای اسلامی باید مرعوب و مقهور شوند، و مردم غرب هر کاری می کنند تا از طریق یهودیان هرج و مرج را در کشورهای مسلمان گسترش دهند.

در قصیده ای دیگر به عنوان «فلسطینی عرب سے» در مورد قضیه فلسطین چنین می گوید:

زمانه اب بھی نہیں جس کے سوز سے فارغ
میں جانتا ہوں وہ آتش ترے
وجود میں ہے

یعنی: اعراب از صحرای عربستان برخاستند و با قدرت ایمان بر ملتها غلبه کردند و مدتی حکومت کردند. گرمای آزادی در دل اعراب است. علامه در این زمینه می گوید اعراب فلسطین! می دانم که در بدن شما آتشی است که روزگاری تاج و تخت ایران و روم را سرنگون کرد، اما این حاکمان انگلیسی شما هستند که (فلسطین را پس از شکست ترکان در جنگ جهانی اول اشغال کردند و یهودیان را در آنجا کشتند) قرار است در این کشور فلسطین یک کشور مستقل یهودی به نام اسرائیل ایجاد شود تا زمانی که شما با همان آتش و آتشی که در سیستم شما هست کار نکنید.

تری دوا نہ جنیوا میں ہے، نہ لندن میں

فرنگ کی رگِ جاں پنچہ یهود میں ہے

درمان شما در جهاد نهفته است، این در به دست آوردن آزادی با به کار انداختن گرمای بدن است، نه در رفتن به ژنو و گریه کردن به سازمان ملل یا رفتن به انگلیس. پس از التماس انگلیسی ها از این که یهودیان را در کشور شما اسکان ندهند، دست بردارید؛ هیچ کس در آنجا به شما گوش نمی دهد. به خاطر این، نجات کسانی که سازمان ملل را تشکیل داده اند یا انگلیسی ها که حاکم کشور شما شده اند در دست یهودیان است. زیرا یهودیان تجارت و صنعت و اقتصاد همه کشورهای اروپایی به ویژه کشورهای غربی را در دست گرفته اند، بنابراین انگلیسی ها هر چه می خواهند انجام می دهند و سازمان ملل متحد آنچه را که یهودیان می خواهند انجام می دهد. بنابراین، به جای دودن به دنبال سازمان ملل یا انگلیس، با جهد و مجاهده خود انگلیسی ها و یهودیان را با داغ مبارزه خود از کشورتان بیرون کنید.

سُنا ہے میں نے غلامی سے اُمتوں کی نجات
خودی کی پرورش و لذتِ نمود
میں ہے

(کلیات اشعار، (۱۳۷۰): قصیده ذوق و شوق)

علامه می فرمایند از افراد مجرب و مسن شنیده ام که اگر ملت برده شده ای بخواهد از بردگی خلاص شود باید ابتدا خود را با خودآگاهی در درون خود بیدار کند، باید با قدرت ها و توانایی ها آشنا شود و سپس آنها را عملی کند و در برابر اربابان بایستد. راز آزادی در آن نهفته است. ارائه مطالبات به سازمان ملل یا انگلیس کمکی نخواهد کرد.

وضع وخیم فلسطین و عربها و جهان اسلام و آرمان علامه اقبال

زمانی که شاعر سوز و گداز و مومن بلند پرواز در سرزمین فلسطین قدم می گذارد نگاهی به جهان اسلام می اندازد می بیند به افلاس فکری و عاطفی مواجه است، جهان عرب با ضعف ایمان و عقیده و سوز و عاطفه مبتلا است و جهان غیر عرب از اندیشه والا و عمیق بی بهره است به نظر او برای سرکوبی نظام مادی و استبدادی، شیرمردی لازم است که نقش حسین بن علی رضی الله عنه را ایفا کند و جهان اسلام امیدوار است که این ابر مرد از میان کشورهای عربی قیام کند و دنیا را صداقت و شجاعت خود غافلگیر کند حکم جهان به جهاد مرکز اسلام و بیشه شیران دوخته است اما کسی به میدان نمی آید و به رغم نیاز شدید انسانیت و اشتیاق فراوان جهان اسلام به قهرمانی جدید باز هم بر ساحل دجله و فرات معركة کربلا تکرار نمی شود. در اینجا علامه اقبال به این نتیجه می رسد که سبب این تحول بزرگ ضعف جهان اسلام در عشق و عاطفه و جدان بیدار است عشق است که همواره انقلاب ها و قهرمانی ها آفریده است لذا می گوید عقل و علم باید در دامن و سایه عشق پرورش یابد و پایه های دین بر عشق راستین استوار شوند اگر دین از عشق خالی باشد مجموعه ای خواهد بود که در صدق ابراهیم خلیل صبر حسین و معركة بدر متجلی شد و معجزه آفرید (شگفتی های اندیشه اقبال، (۱۳۹۰): ۱۳۷)

خاست آن سرو جلوه خیرالامم	چون سحاب قبله باران در قدم
برسرزمین کربلا بارید و رفت	لاله در ویرانه ها کارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد	موج خون او چمن ایجاد کرد
بهر حق در خاک و خون غلتیده است	پس بنای لا اله گردیده است
مدعایش سلطنت بودی اگر	خود نکردی با چنین سامان سفر
خون او تفسیر این اسرار کرد	ملت خوابیده را بیدار کرد
رمز قرآن از حسین آموختیم	ز آتش او شعله ها اندوختیم

می گوید: جهان غرب هم اینک جز دشمنی با حقایق و تحقیر ملت ها و پایمال ساختن حقوق آن ها چیز دیگری در بساطشان وجود ندارد بحران روانی و حالت (هیستریایی) پرستش نفس و هوا و افراط در خوش گذرانی و بی حیایی و انحراف اخلاقی و جنسی و واکنش شدید علیه جمعیت ها و خودخواهی و بی فکری غرب را فرا گرفته است این عوامل دلیل واضحی است بر این که رهبری غرب معنویت و کاریابی و صلاحیت بقای خود را از دست داده است و این تمدن در آستانه مرگ قرار دارد اقبال می گوید:

بیا که ساز فرنگ از نوا افتاده ست
درون پرده ی او نغمه نیست، فریاد است

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که در همچنین اوضاع و شرایطی رهبری جدیدی به صفحه روزگار به ظهور می‌پیوست و با عمل جراحی این سرطان را نابود و انسان‌ها را به وسیله تزریق خون تازه از مرگ نجات می‌داد اما تمدن غرب در روی زمین قدرتی باقی نگذاشته است لذا امیری برای رهبری جدید تمدن نوین وجود ندارد زیرا همه قدرت‌های جهانی در حال حاضر از سفره غرب تغذیه می‌شوند و راه او را می‌پیمایند و همه تمدن‌های معاصر در برابر او تسلیم و خاضع و به فکر رهبری جدید نیستند به همین دلیل به نظر می‌رسد این عمل جراحی به دست قدرت خارجی صورت نمی‌گیرد و نیازی هم بدان احساس نمی‌شود زیرا به گفته‌ی اقبال جراحی‌های داخلی این تمدن را از پای درآورده و برای فروپاشی آن کافی است

اگر در دل، جهان تازه‌ای داری برون آور

که افرنگ از جراحی‌های خود بسمل افتاده است.

(شگفتی‌های اندیشه اقبال (۱۳۹۰): ص ۱۸۲)

اقبال از وضع اسفناک جهان اسلام و خلأ فکری و روحی هولناک و ضعف شخصیت شایان اسلامی و گرایش به سوی غرب و ارزش‌های مادی و دوری از رسالت و مقام شامخ خویش بسیار رنج می‌برد عشق و ایمان این مرد بزرگ وی را واداشت تا بلیغ‌ترین اشعار عاطفی خویش را بسراید و در اشعار خود در عالم خیال به پیشگاه پیامبر اکرم از ضعف جهان اسلام و فقر روحی و انحراف از جاده مستقیم شکوه می‌کند و می‌گوید: «ای رسول خدا از دست این امت سرخورده که به شدت از مرگ می‌هراسد به تو شکایت می‌کنم شما لات و منات و بتان قدیم را نابود ساخته و جهان جدید آفریدی ولی جهان امروز اسلام بسیاری از ارزش‌ها و توانایی‌های خود را از دست داده است به گونه‌ای که پیروان ابو لهب هر کجا پراکنده‌اند اما پیروان سنت ناب شما اندک اند»

در عجم گردیدم و هم در عرب

مصطفی‌نایاب و ارزان بو لهب

او در ابیاتی خطاب به سلطان عبدالعزیز بن سعود پادشاه وقت حجاز می‌گوید ولی روی سخن او در واقع به تمام پادشاهان عرب و بزرگان و رهبران جهان اسلام است و در این سخن سلطان را از کمک گرفتن از بیگانگان و دولت‌های اروپایی بر حذر می‌دارد و به اعتماد بر خدا و خودشناسی دعوت می‌کند و می‌گوید: «قدر خود را بشناس زیرا تو بر سرزمینی سکونت داری که شامش نیز مانند سحر روشن است، خیمه‌ی تو باید بر طناب و ستون‌های خودت استوار باشد و فراموش مکن که استمداد از بیگانگان حرام است.»

که شامش چون سحر آیین فام است

ترا اندر بیابانی مقام است

طناب از دیگران جستن حرام است

به هرجایی که خواهی خیمه گستر

که پیمانش نمی‌ارزد به یک جو

ز افرنگی بتان بیگانه‌تر شو

(شگفتی‌های اندیشه اقبال (۱۳۹۰): ص ۱۸۲)

عوامل مؤثر در به وجود آمدن کارته‌ی فلسطین از نگاه اقبال

فقر معنوی مسلمانان

علامه اقبال علت انحطاط مسلمین را فقر و ضعف مادی نمی‌داند بلکه به عقیده او علت این انحطاط خاموش شدن شعله سینه‌هاست آن زمانی‌که مسلمین صدر اسلام در یک صف به پیشگاه پروردگار خود ایستاده بودند و تنها برای او سجده می‌کردم گریبان شاهنشاهان را می‌دریدند اما ؟....

فقیران تا به مسجد صف کشیدن گریبان شاهنشاهان دریدند

چو آن آتش درون سینه افسرد مسلمانان به درگاه‌هان خزیدند

او از ضعف و فقر معنوی جهان اسلام می‌نالید و می‌گوید در اکناف جهان اسلام گشتم اما از مسلمانانی که مرگ از او بهراسد سراغ نیافتم

به آن بالی که بخشیدی پریدم به سوز نغمه‌های خود تپیدم

مسلمانی که مرگ از وی بلرزد جهان گردیدم و او را ندیدم

او از این چیز شکایت دارد که کسی به نصایح مخلصانه او عمل نکرد و از درخت علم او میوه نچید و از این گلایه دارد که مردم به‌جای این‌که او را ترجمان سروش غیب بدانند به‌عنوان یک شاعر می‌شناسند

به آن رازی که گفتم پی نبردند ز شاخ نخل من خرما نخوردند

من ای میر ام داد از تو خواهم مرا یاران غزل‌خوانی شمردند

و به پیشگاه رسول خدا شکایت می‌کند که یا رسول‌الله شما مرا فرمان داده‌ای که پیغام حیات جاودان را به مردم برسانم اما این حق ناشناسان از من تقاضا می‌کنند که در شعر خود به نوحه‌گری و به نظم آوردن تاریخ وفات این و آن بپردازم

تو گفتی از حیات جاودان گوی به گوش مرده‌ای پیغام جان گوی

ولی گویند این ناحق شناسان که تاریخ وفات این و آن گوی

(شگفتی‌های اندیشه اقبال (۱۳۹۰): ص ۱۸۲)

ضعف و سستی مسلمانان

اقبال راز ضعف مسلمانان و علت پریشانی آن‌ها را ذکر می‌کند و می‌گوید آن‌ها دلی دارند اما محبوبی ندارند یعنی ماده محبت نزد آن‌ها وجود دارد اما محبوبی را نمی‌شناسند که این محبت را نثار او کنند

مسلمانان چرا خوارند و زارند

شبی پیش خدا بگریستم زار زار

دلی دارند و محبوبی ندارند.

ندا آمد نمی‌دانی که این قوم

(شگفتی های اندیشه اقبال، (۱۳۹۰: ۱۷۸)

می‌گوید جوانان عصر حاضر فکری روشن اما قلب و روحی تاریک دارند افرادی سست عنصر و بی‌خاصیت اند و به اعتمادبهنفس و استقلال و آزادی از بند اجانب نمی‌اندیشند نسل در نسل به غلامی خوی کرده‌اند و نظام آموزشی جدید عاطفه دینی و کیان اسلامی آنان را نابود ساخته است. شیفته تمدن غرب و بیگانه از شخصیت والای خویش هستند لذا به سوی بیگانگان دست نیاز دراز می‌کنند تا لقمه نانی به آن‌ها تصدق کنند بدین ترتیب این شاهین‌های شکاری از پرواز در فضای نیلگون ناآشنا هستند و مانند مرغان حقیر و کوتاه پرواز از زمین دانه برمی‌گیرند.

ظلمت آباد و ضمیرش بی چراغ

این مسلمان زاده روشن دماغ

آرزو در سینه او زود میر

در جوانی نرم و نازک چون حریر

حریت اندیشه او را حرام

این غلام ابن غلام ابن غلام

از وجودش این قدر دامن که بود

مکتب از وی جذبه‌ی دین در ربود

داد ما را ناله‌های سوزناک

نان خرید این فاقه کش با جان پاک

از فضای نیلگون ناآشناست (همان: ص ۱۸۵)

دانه چین مانند مرغان سر است

اختلاف و عدم اتحاد

یکی از بزرگ‌ترین آرزوهایی که علامه اقبال در سر می‌پروراند ایجاد جامعه‌ای متحد و یکپارچه بود چراکه برای محفوظ ماندن از استعمار سیاسی و اقتصادی و تکنولوژی کشورهای پیشرفته اقوام جهان سوم باید یک اتحاد و جمعیت واحدی را به وجود آورند تا بتوانند از این یوغ استعمار رهایی یابند

چون نگه نور دو چشم و یکیم

ما که از قید وطن بیگانه‌ایم

در جهان یک صبح خندانیم ما

از حجاز و چین و ایرانیم ما

در جهان مثل من و میناستیم

مست چشم ساقی بطحاستیم

آتش او این جنس و خاشاک سوخت

امتیازات شب را پاک سوخت

اوست جان این نظام و او یکی‌ست

چون گل صدبرگ مارا بو یکیست

اقبال لاهوری معتقد است گرفتاری جهان اسلام با گسیخته شدن وحدت آغاز شد که ملل غیرمسلمان بر این نکته توجه دارند و می‌خواهند با توجه به این زمینه عوامل گسیخته شدن مسلمانان را فراهم آورند و اگر وطن‌گرایی به جامعه اسلامی باشد و هم درصدد ایجاد جامعه اسلامی باشند مسلمانان در برابر کفار پیروز خواهند شد

رشته‌ی وحدت چو قوم از دست داد
ما پریشان در جهان چون اختریم
آنچه تو با خویش کردی کس نکرد
صد گره بر کار ما افتاد

به بیان اقبال لاهوری اتحاد مسلمانان از روی نسبت نیست بلکه رمز اتحاد مسلمانان آن محبوب حجازی است و با هدف قرار دادن محبوب حجازی به پیروزی خواهند رسید

نیست از روم و عرب پیوند ما
دل به محبوب حجازی بسته‌ایم
رشته ما یک تولایش بس است
عشق‌ورزی از نیست باید گذشت
نیست پابند نسبت پیوند ما
زین جهت با یک‌دیگر پیوسته‌ایم
چشم ما را کیف صهبایش بس است
هم ز ایران و عرب باید گذشت
تاب و تب داری اگر مانند مهر
پا بنه در وسعت آباد سپهر
فارغ از اندیشه اغیار شو
قوت خوابیده ای بیدار شو
رزق خود را از کف دونان مگیر
یوسف استی خویش را ارزان مگیر

از نظر اقبال قلب پیامبر اسلام با دیدن تفرقه میان مسلمانان به درد می‌آید

امتی بودی امم گردیده‌ای
هرکه از بند خودی و راست مرد
هرکه با بیگانگان پیوست مرد
روح پاک مصطفی آمد به درد

شگفتی‌های اندیشه اقبال (۱۳۹۰: ۱۷۶)

اقبال و دعوت او به مبارزه و شهادت در راه اسلام

اقبال لاهوری از جمله شاعران ملتزم و متعهد و بیدارگر و انقلابی است که در اشعار خود به توصیف و ستایش شهیدان راه دین و وطن و آزادی پرداخته است و مجاهدان را به پایداری دعوت کرده و با یادآوری آرمان و هدف آن‌ها در دفاع مقدس از آنان می‌خواهد برای مبارزه و شهادت و آزادی از هیچ کوششی دریغ نورزند و از مجاهدان می‌خواهد حتی با چنگ‌و‌دندان هم شده در مقابل دشمن غاصب پایداری کند خود ایشان به مبارزان این نوید را می‌دهد که در هر صورت

موفق شوند و چه شکست بخورند پیروزی نهایی از آن آنهاست. اقبال در اثناء شعری در رثای شهیدان و برای پاسداشت راه مبارزه و شهادت چنین می‌گوید:

نمیرد گرچه زیر آسمان مرد	نپنداری که مرد امتحان مرد
و ر نه ز هر مرگی که خواهی می‌توان	ترا شایان چنین مرگی است

مرد

وی در وصف شهیدان که جان پاک خود را برای رسیدن به آرمان و اهداف خود که همان آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی در مقابل متجاوزان و استعمارگران است می‌گوید:

شهید ناز او بزم وجود است	نیاز اندر نهاد هست و بود است
نمی‌بینی که از مهر فلک تاب	بیمای سحر داغ سجود است
دل من روشن از سوز درون است	جهان‌بین چشم من از اشک خون است
ز مز زندگی بیگانه‌تر باد	کسی کو عشق را گوید جنون است
عقابان را بهای کم نهد عشق	تذوران را ببازان بر جهد عشق
نگهدارد ولی دل ما خویشان را	ولیکن از کمینش بر جهت عشق
درین گلشن پریشان مثل بویم	نمی‌دانم چه خواهم چه جویم
برآید آرزو یا برنیاید	شهید سوز و ساز آرزویم
جهان مشت گل و دل حاصل اوست	همین یک قطره خون مشکل اوست
نگاه ما دو بین افتاد و ر نه	جهان هر کسی اندر دل اوست
گذشتی تیز گام ای اختر صبح	مگر از خاک ما بیزار رفتی
من از ناآگاهی گم کرده راهم	تو بیدار آمدی بیدار رفتی
ترا یک نکته سر بسته گویم	اگر درس حیات از من بگیری
بمیری گر به تن جانی نداری	و گر جانی به تن داری نمیری.

(پایان‌نامه تطبیقی اقبال و علی فوده (۱۴۰۰): ۸۶)

اقبال بر آن است تا با تهیج ملت مسلمان و ایجاد روحیه شهادت طلبی، آنان را به قیام و مبارزه دعوت کند

تو اگر ترگ جهان کرده سر او داری پس نخستین ز سر خویش گذر باید کرد (کلیات اقبال: ۱۴۲)

به ملک جم ندهم مصرع نظیری را کسی که کشته نشد از قبیله ما نیست (کلیات اقبال: ۲۴۹)

تیر و سنان و خنجر و شمشیرم آرزوست با من میا که مسلک شبگیرم آرزوست (کلیات اقبال: ۲۴۸)

(مولفه های پایداری (۱۳۹۳): ۱۲)

محمد اقبال معتقد است که مسلمان زنده‌ی جاویدان است رسالت و امانت و هدف جاودانی را بر دوش دارد در شعری می‌گوید امکان ندارد که وجود مسلمان از جهان برجیده شود زیرا وجود او کلید رسالت انبیاست و اذان او حقیقتی را آشکار می‌سازد که ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه وسلم آورده‌اند، می‌گوید ای مسلمان، ای زنده جاوید تو نباید از مرگ بترسی بلکه مرگ باید از تو بهراسد

از مرگ ترسی ای زنده جاوید مرگ است صیدی تو در کمینی

شگفتی های اندیشه اقبال (۱۳۹۰): ۱۷۶)

اقبال به‌خوبی به این نکته واقف است که ترس از دشمن بیشتر از قدرت دشمن، وی را در راه رسیدن به اهداف پلیدش کمک می‌نماید لذا سعی بر آن دارد تا با از بین بردن این هراس دست قدرت‌های استعماری را از ممالک اسلامی کوتاه نماید

دشمنت ترسان اگر بیند تو را از خیابان چو گل چیند ترا

ضرب تیغ او قوی‌تر می‌فتد هم نگاهش مثل خنجر می‌فتد

بیم چون بند است اندر پای ما و نه صد سیل است در دریای ما

اقبال می‌گوید مسلمان نباید از دشمن بترسد، او ترس از هر آنچه غیر الله را شرک می‌داند و مردم را از این عمل بر حذر می‌دارد:

خوف حق از نور ایمان است و بس خوف غیر از شرک و پنهان است و بس

شیوه اخلاص را محکم بگیر پاک شو از خوف سلطان و امیر

(مولفه‌های پایداری در اشعار فارسی علامه اقبال، (۱۳۹۳): ۱۱)

نتیجه‌گیری

با توجه به تحقیق انجام شده در این مقاله می‌توان گفت:

اقبال از جمله حامیان سر سخت آرمان فلسطین بود و با دور اندیشی کم نظیر خود سعی در افشای نقشه شوم اسرائیل برای غصب سرزمین فلسطین را داشت، در بدو تشکیل جامعه ملل وصف حال آن را برای مسلمانان بیان می‌کند و می‌فهمد که آنان متشکل از افرادی هستند که کارشان کفن دزدی از قبرهاست.

باشعر نیرومند و هیجان آفرین خود در وجود ملت مسلمان به‌ویژه نسل جوان انقلاب فکری و اضطراب درونی و روحیه استقلال‌طلبی به وجود می‌آورد، ندای شخصیت انسان مسلمان را سر می‌دهد و روح عزت‌نفس و خودشناسی و اعتماد به‌نفس را در کالبد او می‌دمد و جایگاه او را در جهان هستی به او نشان می‌دهد.

مجاهدان را به پایداری دعوت کرده و با یادآوری آرمان و هدف آن‌ها در دفاع مقدس از آنان می‌خواهد برای مبارزه و شهادت و آزادی از هیچ کوششی دریغ نورزند و به آنان این نوید را می‌دهد که در هر صورت موفق شوند و چه شکست بخورند پیروزی نهایی از آن‌هاست

با وجود اینکه سلامتی علامه اقبال در روزهای پیشنهاد تجزیه فلسطین به شدت رو به وخامت گذاشته بود و آخرین روزهای زندگی او بود، اما همچنان از تصور آن دائماً مضطرب بود و مسلمانان را از جهان یأس و ناامیدی و خودفروشی و حقارت به سوی جهانی رهنمون شد که سراسر امید و عمل قهرمانی و از خودگذشتگی، سیادت و شرافت، شکوفایی و افتخار، خودشناسی و ابتکار است،

در قصیده ای خطاب به مسلمانانی که از عقده حقارت رنج می‌برند می‌گوید:

تا چند نادان غافل نشینی	بینی جهان راه خود را نبینی
دست کلیم در آستینی	نور قدیمی شب را برافروز
تو بیش از اینی تو بیش از اینی	بیرون قدم نه از دور آفاق
مرگ است صیدی تو در کمینی	از مرگ ترسی ای زنده جاوید
آدم بمیرد از بی یقینی	جانی که بخشند دیگر نگیرند
شاید که خود را باز آفرینی	صورتگری را از من بیاموز

منابع و مصادر

۱. لاهوری، محمد اقبال (۱۳۷۰) کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، شرح و تفسیر: احمد سروش، چاپ پنجم، انتشارات کتابخانه سنایی، ایرانشهر.
۲. الندوی، سید ابو الحسن علی الحسنی (۱۳۹۰) شگفتیهای اندیشه اقبال. مترجم: دهقان، عبدالقادر، چاپ سوم، نشر نسیم حجاز، زاهدان.
۳. ساعدی، محمد (۱۴۰۱) فلسطین فی وجدان علماء الاسلام، ناشر: المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلامیة، تهران، ایران.
۴. الصاوی، علی شعلان (۱۳۸۷) وثيقة إقبال حول عروبة فلسطين، العدد ۳، السنة ۲۵، نشریه منبر الاسلام، اکادمیه الأوقاف المصریة.
۵. خلیل الرحمن، عبدالرحمن (۱۴۰۵، ۱۴۰۴) محمد اقبال و موقفه من الحضارة الغربية، رسالة دکتراة، جامعة أم القرى. مکه المکرمة.

۶. مدرسی، فاطمه (۱۳۷۹) اقبال لاهوری نغمه سرای بیداری، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران.
۷. احسانی، عبدالحمید (۱۳۹۳) مقاله: مؤلفه‌های پایداری در اشعار فارسی علامه اقبال لاهوری، سال ۶، شماره ۱۱، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان.
۸. فیضی، برهان (۱۴۰۰) پایان نامه: واکاوی تطبیقی مفاهیم پایداری و آزادی خواهی در اشعار علی فوده و محمد اقبال لاهوری، زبان و ادبیات دانشگاه کردستان.
۹. اخلاقی، محمد حسین (۱۳۹۰) بیداری اسلامی در اشعار محمد اقبال لاهوری، سال اول، شماره ۲، نشریه سخن جامعه، تهران.
۱۰. نبئی، ابوالفضل، (۱۳۵۶) محمد اقبال معمار وحدت اسلام در قرن بیستم، شماره ۵۱ (isc) نشریه جستارهای نوین ادبی. تهران.
۱۱. یوسف عالی، عباس آباد (۱۳۹۸) سفرنامه اقبال لاهوری، چاپ اول، نشر: عالی نگار، تهران.